

تعریف متفاوت از فرد زاهد و عابد در بیان امام حسن عسکری (ع) / شیعه واقعی چه کسی است؟

امام حسن عسکری، یازدهمین امام شیعیان است که در ماه ربیع الثانی سال 231 یا 232 هجری قمری چشم به جهان گشود و 28 سال زندگی کرد.



هشتم ربیع الاول سالروز شهادت امام یازدهم، حسن عسکری (ع) است که سال های زندگی و امامتش را به اجبار در سامرا و زیر نظر حکومت عباسی گذراند. / پرونده خبرآنلاین در سالروز شهادت امام یازدهم امام حسن عسکری، یازدهمین امام شیعیان است که در ماه ربیع الثانی سال 231 یا 232 هجری قمری چشم به جهان گشود و 28 سال زندگی کرد.

شرایط زندگی امام در سامرا

با رحلت امام هادی در سال 254، فرزندش به سمت امامت شیعیان منصوب شد. امام عسکری همانند پدرش در مرکز خلافت عباسی، سامرا زندگی می کرد و حکومت خواسته بود که امام حضور خود را به طور مداوم به آگاهی حکومت برساند. چنان که طبق نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت هر دوشنبه و پنجشنبه مجبور بود در دارالخلافه حاضر شود. شیعیان برای دیدن امام مشکل داشتند، آن گونه که یک بار، تنها موقعی که خلیفه برای دیدن صاحب البصره می رفت و امام را نیز همراه خود می برد، اصحاب در طول راه خود را برای دیدن آن حضرت آماده می کردند. بنابراین یکی از بهترین راه های ارتباطی شیعیان با امام، مکاتبه بود.

زندگی کردن در سامرا به معنای زندانی کردن امام عسکری و پدرشان در آن شهر به منظور کنترل آنها و روابطشان با شیعیان بود. در مواردی در بازداشت، سختگیری بیشتری اعمال می شد، به ویژه هنگام پیدایش جریانات خاصی که نوعی تهدید بر ضد حاکمیت بود، شخص امام با شماری از یاران نزدیکش به زندان می افتاد.

امام یازدهم به روایت وزیر دربار عباسی

دکتر رسول جعفریان در کتاب «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه می نویسد: «امام عسکری اگر چه بسیار جوان بود، ولی به دلیل موقعیت بلند علمی و اخلاقی به ویژه رهبری شیعیان و اعتقاد بی شائبه آنان به امام و احترام بی چون و چرای مردم به ایشان، شهرت فراوانی پیدا کرده بود. به دلیل آن که مورد توجه عام و خاص بود، حاکمیت عباسی جز در مواردی چند، در ظاهر رفتار احترام آمیزی از خود نسبت به آن حضرت نشان می داد.

روایتی طولانی که در بسیاری از منابع نقل شده، حاکی از اهمیت و عظمت و موقعیت روزافزون امام در سامرا است. به دلیل اهمیت این روایت به ذکر قسمت هایی از آن می پردازیم.

«سعد بن عبدالله اشعری از علمای معروف شیعه که احتمالا به ملاقات امام عسکری نیز شرفیاب شده می گوید:

در شعبان سال 278 (18 سال پس از رحلت امام) در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان (پدرش وزیر معتمد عباسی بود)، که آن روزها مسئولیت خراج قم را برعهده داشت و به آل محمد و مردم قم نیز عداوت می ورزید، نشسته بودیم. سخن از طالبیون ساکن سامرا و مذهب و موقعیت آنان در پیش حاکم به میان آمد، احمد گفت: من کسی از علویان را چون حسن بن عسکری در سامرا ندیده و نشنیده بودم که این چنین به وقار و عفاف و زیرکی و بزرگ منشی در میان اهل بیت خود شناخته شده و پیش سلطان و بنی هاشم محترم باشد، چنان که او را بر افراد مسن حتی امراء و وزراء و منشیان نیز برتری می دادند.

روزی من بالای سر پدرم ایستاده بودم؛ آن روز پدرم برای دیدار با مردم نشسته بود. یکی از حاجبان وارد شد و گفت: این الرضا در بیرون در ایستاده است. پدرم با صدای بلندی گفت: او را اجازه ورود بدهید و آن حضرت وارد شد. وقتی پدرم او را دید چند قدم به سوی او رفت، کاری که ندیده بودم با کسی جز امرا و ولات عهد انجام بدهد. وقتی به او نزدیک شد، دست به گردنش انداخت و صورت و پیشانی او را بوسید. آن گاه دستش را گرفت و در جای خود نشاند. پدرم خود روبروی او نشست و با وی به گفت و گو پرداخت. در سخنان خود، او را با کنیه - که حاکی از احترام او بود - مورد خطاب قرار می داد و مرتب می گفت: پدر و مادرم به فدایت ...

شب هنگام نزد پدر رفتم و از وی پرسیدم: پدر! آن شخص که امروز آن همه اجلال و احترامش کردی، چه کسی بود که حتی پدر و مادرت را به فدای او می کردی؟ گفت: او ابن الرضا، امام رافضیان بود؛ آن گاه ساکت شد. چند لحظه بعد سکوتش را شکست و ادامه داد: فرزندم اگر روزی خلافت از دست بنی عباس بیرون رود، در میان بنی هاشم، جز او کسی شایستگی تصدی آن را ندارد. او به دلیل فضل، صیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو سزاوار مقام خلافت است. اگر پدر او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقل، نیکوکار و فاضل. با شنیدن این سخنان آتش خشم سرتاسر وجودم را گرفت. در عین حال حس کنجکاویم برای شناختن او برانگیخته شد.

از هر کس از بنی هاشم، منشیان، قضات، فقها، حتی مردم عادی که درباره اش سوال می کردم او را نزد آنان در نهایت جلالت و بزرگواری و مقدم بر سایر اهل بیت می یافتیم. همه می گفتند: او امام رافضیان است. از آن پس اهمیت وی پیش من رو به فزونی گذاشت، زیرا دوست و دشمن او را به نیکی می ستودند.

این روایت با توجه به راوی آن که خود یکی از معاندان سرسخت اهل بیت بوده، موقعیت اخلاقی و اجتماعی امام را در میان عامه مردم و حتی خواص نشان می دهد.

رحلت امام عسکری در هشتم ربیع الاول سال 260 بوده است. در این باره که آیا امام به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته و یا به شهادت رسیده است، کماکان اختلاف نظر وجود دارد. روایتی درباره شهادت ایشان در یکی از منابع تاریخی قرن ششم وجود دارد. از این روی شهادت آن حضرت امری کاملاً محتمل است و سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و این که ایشان یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می آمد و نیز رحلت آن حضرت در سنین جوانی، همگی نشان از شهادت ایشان دارد.

از آنجا که امام یک چهره کاملاً شناخته شده در سامرا بود، هنگام رحلتش هاله ای از غم و بهت زدگی فضای سامرا را فرا گرفته بود. با حضور امام و پدرش (به مدت حداقل 17 سال) در سامرا، نه تنها مردم جذب آنان شده باشند، بلکه بسیاری از شیعیان نیز بدین شهر هجوم آورده بودند.

در چنین وضعیتی، طبیعی بود که هنگام رحلت آن حضرت سامرا یکپارچه در ماتم فرو رود و در سوگ از دست دادن فرزند رسول خدا بی تابی کند و عزا بگیرد.

تعریف عزت و ذلت در بیان امام عسکری

آیت الله جوادی آملی در نوشتاری با توجه به احادیث رسیده از امام یازدهم می گوید: «وجود مبارک امام عسکری (ع) طبق یک بیان نورانی فرمود: مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ. فرمود: ما یک گرایش هائی داریم، یک علاقه هائی داریم، یک اشتها و میلی هم داریم. این میل های ما گاهی صادق است، گاهی کاذب. همانطوری که عطش گاهی صادق است، گاهی کاذب؛ و تشخیص عطش صادق و کاذب به عهده پزشک معالج است. گاهی صبح؛ گاهی صادق است، گاهی کاذب. تشخیص صبح صادق و کاذب به عهده منجم اختر شناس است؛ رغبت و میل هم گاهی صادق است، گاهی کاذب. تشخیص اش به عهده انسان شناس واقعی است. انسان شناس همان انسان آفرین واقعی است که خدای سبحان باشد. انبیاء و معصومین (ع) سخنان همان انسان آفرین را می گویند.

ما گاهی به یک غذائی اشتها داریم، و ذائقه ما لذت می برد؛ لکن این لذت، لذت کاذب است. چرا؟ برای اینکه این غذا را که مصرف کردیم، به دستگاه گوارش دادیم، می بینیم که آسیب می بینیم، درد شروع می شود. معلوم می شود این لذت، لذت کاذب بود! ما به بعضی از امور رغبت داریم، میل داریم؛ نمی دانیم این میل، میل صادق است یا کاذب! این را طبیب ظاهری متوجه نمی شود؛ این را فطرت شناس می داند، نه معده شناس و روده شناس و طبیعت شناس! فطرت شناس، انسان کامل است. وجود مبارک امام عسکری (ع) فرمود: مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ. چقدر ناشایست است انسان به چیزی علاقه داشته باشد که باعث ذلت اوست. فرمود: مبدا شما به چیزی رغبت داشته باشید که این با عزت شما سازگار نیست! این تفسیر انسان به انسان است. وجود مبارک امام عسکری فرمود: آن رغبتی که باعث ذلت انسان است، به دنبال آن رغبت نروید. مؤمن به سراغ آن گرایش و میل و آن خواستنی که ذلت او را به همراه دارد، نمی رود. ذلت مؤمن به چیست؟ ذلت مؤمن به این است که پیش کسی مثل خودش سر خم بکند، پیش غیر خدا سر خم بکند، به غیر خدا محتاج باشد، نیازی به غیر خدا داشته باشد؛ این «ذلت» است. فرمود: شما عزیزید. این عزت گران بهاست، این را با هر گرایی از دست ندهید. بر فرض به آن مقام رسیدید؛ گرفتار صید تو شد آهوی مُشک، به تعبیر خواجه نصیر. ولی مکافات سگ و سگبان نیززد!

حالا راه ذلت زدائی چیست؟ عزت کجاست؟ ما می خواهیم عزیز باشیم. «عزیز» نه یعنی تفاخر کننده! و گرنه آن عزت کاذب است، می شود تکاثر. عزیز از سنخ کوثر است، نه تکاثر. کسی فخر فروشی نمی کند، ولی در چشم دیگران خیلی گران بهاست؛ همه با احترام او را نگاه می کنند. او احترام نمی خواهد! بشر به کسی احترام می کند که او احترام نخواهد. پیش یک عده ای این عزیز است، گرامی است. این راهش چیست؟ قرآن کریم فرمود: تَتَّخِذُوا لِلَّهِ عِزَّهُمْ جَمِيعًا. بعد هم فرمود: ۱ يَتَّخِذُونَ عِزَّهُمْ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ؛ بعد فرمود: اگر کسی بخواهد عزیز بشود، باید بداند غیر از خدا اول انبیاء و ائمه عزیزند، بعد مؤمنان. الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ . حالا مؤمن اگر بخواهد عزیز بشود، باید پیش عزیز برود، باید این راه را طی کند. تا به لقای الهی نرسد، تا مقرب عند الله نشود؛ عزیز نمی شود.»

باورع ترین، عابدترین، زاهدترین و باکوشش ترین مردم از نگاه امام یازدهم چه کسی است؟

آیت الله آقا مجتبی تهرانی (که روانش شاد باد) یکی از روایات امام یازدهم را چنین شرح داده است: «روایت از امام حسن عسگری صلوات الله علیه منقول است که حضرت فرمودند: با ورع ترین مردم کسی است که وقتی به یک عمل و کاری رسید که نمی داند حرام است یا حلال، آن کار را انجام ندهد. "اورع الناس من وقف عند الشبهة"؛ وقتی به یک عملی می رسی که شبهه ناک است، یعنی نمی دانی این کار باطل است یا صحیح، حرام است یا حلال، اینجا توقف کن! آن کار را انجام نده! با ورع ترین مردم این شخص است.

"اعبد الناس من اقام على الفرائض"؛ عابدترین مردم کسی است که واجباتش را انجام بدهد. واجباتش را اقامه کند. این عابدترین مردم است. خوب توجه کنید! اصلاً در آن نه مستحباتی دارد و نه چیز دیگری غیر از واجبات. هیچ چیز نیست. کسی که فقط واجباتش را انجام دهد، از عابدترین مردم است. حالا بعضی خیال می کنند عابدترین مردم کسی است که شب تا به صبح بایستد و نماز بخواند. یا روزه مستحبی بگیرد. خیر. کسی که مقید باشد واجباتش را انجام دهد، این عابدترین مردم است.

"ازهد الناس من ترك الحرام"؛ زاهدترین مردم کسی است که مرتکب حرام نشود. به این معنا که حرام را ترک کند. در باب زهد چون غالباً جنبه های مالی پیش می آید، فقط همین امور به ذهن آدم می آید. یعنی معمولاً ما از زهد این را می فهمیم که انسان مقید باشد، مال حرام را ترک کند. ما این فرد را زاهدترین مردم می دانیم. اما حضرت می فرماید: زاهدترین مردم از حرام

خودداری می‌کند، چه مال باشد و چه غیر مال. یعنی مرتکب حرام نمی‌شود.

حضرت نفرمود که زاهدترین مردم آن کسی است که مثلاً نان خشک بخورد! اصلاً و ابداً. یا مثلاً کسی است که زیرش فرش نیندازد و روی مقوا بخوابد! زیر سرش بالش و متکا نگذارد و مثلاً آجر بگذارد! مرحوم پدرم می‌فرمود: هیچ وقت از این ادا و اطوارها در نیاورید! این عین تعبیر پدرم بود که گفتم. ایشان می‌فرمود: از این ادا و اطوارها در نیاور! اینها کار شیطنانی است. اینها کار الهی نیست. در این کارها خدا نیست. این حرف ایشان است. "ازهد الناس من ترک الحرام"؛ کسی که کار حرام انجام ندهد، زاهدترین مردم است.

"اشد الناس اجتهاداً من ترک الذنوب"؛ ما در باب به اصطلاح طاعات و عبادات و امثال این‌ها می‌بینیم که این تعبیرات را می‌کنند که انسان باید کوشش کند و اجتهاد در اطاعت و عبادت داشته باشد؛ تعبیر "کوشش" و "اجتهاد" در باب طاعات و عبادات مطرح می‌شود. در روایات ما هم همین‌طور است.

حضرت عسکری علیه السلام در اینجا می‌فرمایند: می‌دانید سخت‌کوش‌ترین مردم از نظر کوشش کردن نسبت به اطاعات الهی و عبادات الهی، کیست؟ آن کسی است که مقید باشد، گناه نکند. گناه نکن! نه اینکه اشد الناس اجتهاداً کسی است که روزها، روزه باشد و شب‌ها هم تا به صبح بیدار باشد. کسی که این کارها را شروع کند، خیلی سخت‌کوش نیست. اینکه مقید باشی که گناه نکنی، خیلی سخت است. اگر این‌گونه باشی، تو را جزو افرادی می‌نویسند که کوشش زیاد برای اطاعت و عبادت خدا کرده‌ای.

"اشد الناس اجتهاداً من ترک الذنوب"؛ یعنی گناه را ترک کن، تمام مستحبات پیش‌کش! با مستحبات کاری نداشته باش! مکروهات خیلی مهم نیست. اصلاً این حرف‌ها تا زمانی که تو آلوده به گناه هستی، مطرح نیست. به تعبیر دیگر، می‌دانید از اول تا آخر روایت چه در می‌آید؟ اینکه کسی که مقید باشد به واجباتش عمل کرده و محرمات را ترک کند، باورع‌ترین، عابدترین، زاهدترین و باکوشش‌ترین مردم در راه اطاعت الهی است.

سخنان و توصیه‌های امام حسن عسکری به شیعیان / شیعه واقعی چه کسی است؟

روایاتی از حضرت عسکری در تحف العقول ذکر شده که خطاب به شیعیانش این چنین توصیه می‌کند:

* شما را سفارش می‌کنم به کوشش و راستگویی و اینکه امانت هرکسی را که به شما امانتی سپرده است، به او بازگردانید چه آن شخص، نیکوکار باشد چه تبه‌کار.

* برای همسایگان خود، همسایگان خوبی باشید. با آنان نماز گزارید، در تشییع جنازه‌های شان حاضر شوید و مریضان آنان را عیادت و حقوق شان را ادا کنید.

* اگر کسی از شما راستگو باشد و ادای امانت کند و با مردم خوش رفتار باشد، آن زمان مردم می‌گویند: «این، یک شیعه است.» و همین مسأله، من را شادمان می‌کند.

* از خدا بترسید و تقوای الهی را پیشه خود سازید و با اعمالتان زیور و زینت برای ما باشید و مایه زشتی و بد نامی ما نباشید. هرگونه دوستی را برای ما جلب کنید و هر بدی را از ما دور سازید. زیرا هر خوبی که در حق ما گفته شود، سزاوار آنیم و هر بدی که در حق ما گفته شود، شایسته آن نیستیم.

/